

سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم در فرایند دیپلماسی هسته‌ای

عباس مصلی نژاد^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۱۶ - تاریخ تصویب: ۹۵/۷/۱۱)

چکیده

رهیافت نئولیبرالیسم در اقتصاد سیاسی بین‌المللی اهمیت، مطلوبیت و کارآمدی بالایی در حل منازعات سیاسی و بحران‌های منطقه‌ای دارد. بخش شایان توجهی از تضادهای جهان غرب و ایران در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد عمدتاً تحت تأثیر فعالیت هسته‌ای ایران شکل گرفته و گسترش یافته است. در این مقاله به تبیین زمینه‌های اقتصادی کنش راهبردی آمریکا در مقابله با ایران و فرایند دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای گروه ۵+۱ براساس سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرالی می‌پردازیم. پایان مذاکرات در ۱۴ جولای ۲۰۱۵ و انتشار برنامه جامع اقدام مشترک را می‌توان انعکاس کاربرد رهیافت نئولیبرالی در حوزه سیاستگذاری اقتصادی تحریم و اقدام‌های متقابل ایران برای کنترل و گذار از تحریم دانست. علت اصلی موفقیت مذاکرات و برنامه هسته‌ای را می‌توان بهره‌گیری از سازوکارهای رهیافت نئولیبرالی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی ذکر کرد. چنین رهیافتی زمینه‌های نیل به همکاری مشترک برای کاهش تهدیدات فراروی کشورها را سازماندهی کرد. در رهیافت سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرالی، همکاری بازیگران برای دستیابی به سود، قدرت و امنیت را امکان‌پذیر می‌سازد. در این فرایند، قالب‌های تحلیلی اقتصاد سیاسی رابطه ارگانیک بین مؤلفه‌های سیاست بین‌الملل و اقتصاد بین‌الملل برقرار می‌کند. براساس چنین رویکردی، هر گونه حل و فصل مرحله‌ای موضوعات هسته‌ای تابعی از ضرورت‌های اقتصاد و سیاست جهانی خواهد بود. از سوی دیگر، مذاکرات هسته‌ای را می‌توان در قالب الگوهایی از جمله «اعتمادسازی راهبردی» نیز تفسیر کرد. روند دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای گروه ۵+۱ بیانگر آن است که مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی با نیازهای راهبردی جمهوری اسلامی ارتباط مستقیمی با حل و فصل فعالیت‌های هسته‌ای ایران دارد. پرسش اصلی مقاله آن است که «مبانی سیاستگذاری کنترل تحریم در رهیافت نئولیبرالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل چیست و ایران چگونه از آن در فرایند مذاکرات هسته‌ای با گروه ۵+۱ استفاده کرده است؟» فرضیه مقاله بر این موضوع تأکید دارد که ضرورت‌های اقتصاد سیاسی ایران و امنیت راهبردی کشورهای ۵+۱ چنین فرایندی را به وجود آورده است. در تنظیم این مقاله از رهیافت سیاستگذاری اقتصادی سیاسی نئولیبرالی استفاده شده است.

واژگان کلیدی

اقتصاد تحریم، اقتصاد سیاسی دیپلماسی هسته‌ای، اقتصاد تحریم، سیاستگذاری اقتصاد سیاسی بین‌المللی، مدیریت بحران.

مقدمه

مذاکره در ادبیات روابط بین‌الملل بخشی از موضوع و معادله قدرت محسوب می‌شود. کشورهایایی که در شرایط رکود اقتصادی قرار دارند، برای خروج از رکود از سازوکارهای گسترش بحران‌های بین‌المللی بهره می‌گیرند. تاریخ روابط بین‌الملل این موضوع را منعکس می‌کند که جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی رابطه مستقیم با «رکود اقتصادی» و همچنین محدودیت بازیگران برای دستیابی به «بازارهای جهانی» دارد. مؤلفه‌هایی همانند اقتصاد سیاسی بین‌المللی بر شکل‌بندی قدرت و الگوی حل‌وفصل بحران‌های راهبردی از جمله بحران هسته‌ای ایران تأثیر می‌گذارد.

مذاکرات دیپلماتیک درباره موضوعات راهبردی در شرایطی مطلوبیت سیاسی و امنیتی ایجاد می‌کند که شرایط برای «متقاعدسازی راهبردی» وجود داشته باشد. اگرچه ایران و کشورهای گروه ۵+۱ در سال‌های ۲۰۰۳ به بعد تلاش شایان توجهی برای گذار از بحران به انجام رساندند، تحقق این امر به دلیل مؤلفه‌های تکنیکی، هویتی و الگوی کنش کشورهای غربی به نتیجه مطلوب منجر نشد. انجام مذاکرات بدون توجه به ابزار کنش الزام‌آور هیچ‌گاه به حل‌وفصل موضوعات بحرانی از طریق دیپلماتیک منجر نمی‌شود.

تبیین موضوع و بیان مسئله

دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای گروه ۵+۱ یکی از نشانه‌های اصلی مدیریت بحران در اقتصاد و سیاست جهانی تلقی می‌شود. حل هر گونه معما و معضل امنیتی و راهبردی می‌تواند بر اساس رهیافت‌های مختلفی مورد توجه قرار گیرد. برخی نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که ابتکار انجام‌گرفته در قالب «مصالحه» به مفهوم بازی برد - برد شکل گرفته است. برخی دیگر نگرش کاملاً متفاوتی داشته و اعتقاد دارند که ابتکار هسته‌ای معطوف به الگوی «سازش» در روابط بین‌الملل است.

واقعیت‌های دیپلماسی هسته‌ای نشان می‌دهد که بازیگران در توافق ژنو، لوزان و وین از سیاستگذاری اقتصاد سیاسی بین‌المللی نئولیبرال بهره گرفتند. چنین رویکردی به مفهوم تلاش برای دستیابی به «سود موازی و مشترک» است. برخی تحلیل‌گران بر این اعتقادند که نتایج حاصل از دیپلماسی هسته‌ای متوازن نبوده است. در رهیافت اقتصاد سیاسی و سیاستگذاری نئولیبرالی هیچ‌یک از بازیگران انتظار دستیابی به اهداف و نتایج متوازن در فرایند همکاری‌های بین‌المللی نخواهند داشت.

دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای ۵+۱ در سه مرحله تاریخی انجام گرفته است. مرحله اول دیپلماسی هسته‌ای ایران مربوط به سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ بوده است. مرحله دوم در

سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۵ تداوم یافته است. در این دوران نتیجه مشخصی برای اهداف راهبردی و اقتصاد سیاسی ایران حاصل نشده است. مرحله سوم مربوط به ۲۰۱۶-۲۰۱۳ بوده که به تصویب برنامه جامع اقدام مشترک انجامید. در این مرحله از مذاکرات، اهداف سیاسی و راهبردی جهان غرب به موازات بخشی از اهداف اقتصادی ایران تأمین شده است.

سوالات و فرضیه پژوهش

درک ضرورت‌های دیپلماسی هسته‌ای ایران در شرایطی اهمیت می‌یابد که رابطه بین ضرورت‌های دیپلماسی هسته‌ای ایران و رهیافت سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال مورد توجه قرار گیرد. پرسش اصلی مقاله آن است که: «مبانی سیاستگذاری کنترل تحریم در رهیافت نئولیبرالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل چیست و ایران چگونه از آن در فرایند مذاکرات هسته‌ای با گروه ۵+۱ استفاده کرده است؟» فرضیه مقاله بر این موضوع تأکید دارد که ضرورت‌های اقتصاد سیاسی ایران و امنیت راهبردی کشورهای ۵+۱ چنین فرایندی را به وجود آورده است.

برای درک دقیق سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم و فرایند دیپلماسی هسته‌ای ایران، باید پرسش‌های فرعی را نیز مورد توجه قرار داد. پاسخ به هر یک از پرسش‌های فرعی و اصلی پژوهش در اصل مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد. اصلی‌ترین پرسش‌های فرعی به این موضوع اشاره دارد که: «مبانی اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران چیست؟»، «نشانه‌های اقتصاد سیاسی تحریم کدام است؟» و «چرا مذاکرات هسته‌ای ۲۰۱۳-۲۰۰۵ به نتیجه مطلوب برای تحقق سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم منجر نشد؟»

سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم در راستای انجام دیپلماسی هسته‌ای و مذاکره چندجانبه با گروه ۵+۱ بوده است. اگرچه در این فرایند، هیأت دیپلماتیک آمریکایی نقش تعیین‌کننده‌ای در روند اعمال محدودیت‌های اقتصادی و اعمال کنترل راهبردی علیه ایران داشته است، دیپلماسی هسته‌ای ماهیت چندجانبه دارد که کشورهای گروه ۵+۱ محور اصلی تعامل دیپلماتیک با ایران محسوب می‌شود. در این فرایند ایران به جای بهره‌گیری از رهیافت رئالیستی به سمت سازوکارهای مربوط به رهیافت نئولیبرالی گرایش داشته است.

سازماندهی پژوهش

تیین فرایند دیپلماسی هسته‌ای برای تحقق سازوکارهای سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم از این نظر اهمیت دارد که نقطه عطفی در سیاست خارجی و راهبردی ایران محسوب می‌شود. اگر منافع در فرایند همسویی اقتصادی و راهبردی قرار داشته باشد، در آن شرایط مطلوبیت‌های ناشی از سیاستگذاری نئولیبرالی اقتصاد سیاسی بین‌المللی و اثربخشی آن در حوزه‌های

راهبردی فراهم می‌شود. به‌طور کلی می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که الگوهای مدیریت بحران از طریق فرایندهای متقاعدسازی راهبردی در شرایطی حاصل می‌شود. در این روند، بازیگران درگیر تلاش می‌کنند تا اهدافشان را با اهداف متفاوت طرف مقابل متقارن سازند (Art, 2014: 41).

بخش اول مقاله مربوط به کلیات پژوهش است؛ در بخش دوم، نشانه‌های سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال به‌عنوان رهیافت نظری پژوهش تبیین شده است؛ در بخش سوم موضوع تحریم در اقتصاد سیاسی نئولیبرال بررسی شده است. تحریم را می‌توان در زمره سازوکارهای سیاست محدودکننده کشورها از طریق ابزار غیرنظامی و خصمانه دانست؛ بخش چهارم مربوط به اقتصاد سیاسی تحریم ایران با تأکید بر محدودسازی صادرات انرژی فسیلی ایران است. از آنجا که ایران بخش شایان توجهی از تولید ناخالص داخلی خود را از طریق صادرات انرژی به‌دست می‌آورد، تحریم انرژی تأثیر چشمگیری بر اقتصاد سیاسی ایران به‌جا گذاشت؛ بخش پنجم مربوط به زیرساخت‌ها و ضرورت کنش همکاری‌جویانه ایران در دیپلماسی هسته‌ای است. چنین رویکردی به مفهوم آن است که محور اصلی دیپلماسی هسته‌ای را باید در سازوکارهایی دانست که جهان غرب از آن به‌عنوان تصمیمات سخت نام برده است. بخش ششم مربوط به هدف سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم ایران در قالب «حداقل‌سازی تهدیدات اقتصادی ایران در قالب سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال» است. چنین رویکردی به معنای آن است که براساس سازوکارهای کنش نئولیبرال کشورها، زمینه برای کاهش تهدیدات اقتصادی در ازای کاهش قابلیت راهبردی سایر بازیگران به‌وجود می‌آید.

نشانه‌های سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال در روند دیپلماسی هسته‌ای

انجام مذاکرات هسته‌ای، عبارت است از تلاش دیپلماتیک به‌منظور حل موضوعی راهبردی. ایران و کشورهای گروه ۵+۱ برای نیل به نتیجه تعادلی، مذاکرات فراگیری را در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۷ به انجام رساندند. از آنجا که ادراک دولت درباره قابلیت‌های اقتصادی و راهبردی ایران در محیط منطقه‌ای معطوف به همکاری‌های متقابل است، تلاش کرد تا زمینه‌های گذار از محدودیت‌های مربوط به تحریم‌های اعمال‌شده در قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران را از طریق دیپلماسی هسته‌ای پیگیری کند.

در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد که بازیگران چگونه می‌توانند اهداف راهبردی خود را از طریق سازوکارهای معطوف به همکاری و مشارکت پیگیری کنند. در این نگرش، محدودیت‌های اقتصادی در چارچوب اجرای سیاست تحریم در قالب قطعنامه ۱۹۲۹ و همچنین تحریم‌های یکجانبه را می‌توان در زمره دلایلی

دانست که زمینه‌های دیپلماتیک لازم برای حل و فصل اختلاف‌ها و مدیریت بحران هسته‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد.

نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی بین‌المللی تلاش دارند تا موضوعات امنیتی را تغییر دهند و شکل جدیدی از الگوی کنش راهبردی را برای نیل به اهداف و منافع نسبتاً مشترک پیگیری کنند. به همین دلیل نظریه‌پردازانی همانند سوزان استرنج بر این موضوع تأکید دارند که بهره‌گیری از «رهیافت وابستگی متقابل اقتصادی» می‌تواند اهداف و نتایج مؤثری برای کشورها در کنترل تهدید و مدیریت بحران به وجود آورد. در این رهیافت، هر موضوع سیاسی، امنیتی و بین‌المللی را می‌توان تابعی از نیازهای اقتصاد جهانی کشورها تلقی کرد (قبرلو، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال بر این موضوع تأکید می‌شود که بازیگران سیاست جهانی الگوهای کنش خود را براساس اهداف اقتصادی تنظیم می‌کنند. در چنین شرایطی، هر گونه کنش سیاسی تابعی از ضرورت‌های اقتصادی خواهد بود. از سوی دیگر، براساس رهیافت نظریه‌پردازانی همانند «سوزان استرنج» فرایندهای وابستگی متقابل اقتصادی می‌تواند زمینه ادغام بازیگران منطقه‌ای در سیاست و اقتصاد جهانی را فراهم سازد.

اگر مذاکرات دیپلماتیک با اهداف راهبردی سازماندهی شود، زمینه شکل‌گیری سازوکارهای کنش مشارکتی به وجود می‌آید. کنش مشارکتی به مفهوم آن است که بازیگر حاشیه‌ای در نهایت به اهداف بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل نزدیک می‌شود. نظریه‌پردازانی همانند «کیوهن» و «کیندلبرگر» درصدد بودند تا چنین نظریه‌ای را براساس نقش فرادستی قدرت‌های بزرگ تبیین کنند. آنان بر این اعتقاد بودند که ثبات اقتصاد جهانی نیازمند وجود ثبات‌دهنده است، البته نباید به بیشتر از یک ثبات‌دهنده گسترش یابد (Elkin, 2006: 45).

تحلیل کیندلبرگر بر این اساس شکل گرفته است که با توجه به نقش و کارکرد حکومت‌ها در سیاست جهانی و منافع آنها، مرجع اصلی جهت‌دهنده به سایر نهادهای اداره‌کننده اقتصاد جهانی معلوم نیست. با تجمیع بازیگران خود نفع ضرورتاً به نتیجه دربردارنده منفعت عمومی رسید. منفعت عمومی که در قالب کالاهای عمومی عینیت می‌یابد، با مشکل سواری مجانی مواجه است. براساس چنین نگرشی، نظریه‌پردازان یادشده بر این اعتقادند که هر گونه سازوکار راهبردی می‌بایست براساس نشانه‌هایی از رهبری هژمونیک حاصل گردد (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۶۱۷).

اگرچه دیپلماسی هسته‌ای به تغییر بنیادین در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران منجر نشده است، نشانه‌های تغییر براساس ضرورت‌های اقتصادی و راهبردی می‌تواند به حوزه‌های مختلف گسترش یابد. رهیافت‌های نئولیبرالی اقتصاد سیاسی معطوف به تغییر بنیادین در الگوی روابط کشورها محسوب نمی‌شود. در چنین نگرشی، دولت‌ها از حاکمیت، منافع و اراده لازم

برای نقش‌یابی راهبردی برخوردارند، اما قادر نخواهند بود تا تمامی اهدافشان را از طریق دیپلماسی تأمین کنند.

معادله قدرت به همان‌گونه‌ای که در منازعه و جنگ اثرگذار است، تأثیر خود را در فرایند مبادله اقتصادی و دیپلماسی هسته‌ای نیز به‌جا خواهد گذاشت. در نگرش نئولیبرال‌ها موضوع اصلی کنش دیپلماتیک کشورها معطوف به موضوع «قدرت نسبی» خواهد بود. آثار قدرت نسبی در هر گونه کنش دیپلماتیک منعکس می‌شود. اگرچه در حوزه اقتصادی، ایالات متحده بزرگ‌ترین کسری تجاری جهان را دارد و نرخ‌های سرانه مصرف آن در بلندمدت ناپایدارند، اثربخشی آن در حوزه‌های مربوط به سیاست و اقتصاد جهانی به‌دلیل اهرم‌ها و ابزارهایی همانند شرکت‌های چندملیتی حفظ شده است (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۶).

تحقق اهداف راهبردی ایران و کشورهای ۵+۱ براساس رهیافت اقتصاد سیاسی نئولیبرالی را می‌توان بر مبنای الگوی «تحلیل کنشگر مختلط»^۱ تبیین کرد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که هر یک از کنشگران اهداف اقتصادی خاصی را پیگیری می‌کنند، اما آنان مزیت نسبی متفاوتی نسبت به سایر بازیگران خواهند داشت. در چنین شرایطی هر یک از کشورها در قالب «مزیت نسبی راهبردی» به ایفای نقش می‌پردازند. در روند کنش بازیگران، رقابت‌های راهبردی معطوف به حداکثرسازی قدرت بر مبنای قابلیت‌های ساختاری و کارکردی است.

رهیافت سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال به‌گونه‌ای در مذاکرات سیاست خارجی و فرایند دیپلماسی هسته‌ای ایفای نقش می‌کند که سلسله‌مراتب قدرت در الگوی روابط را می‌پذیرد. روابط قدرت در این نگرش صرفاً در جنگ منعکس نمی‌شود. شکل‌های قدرت را می‌توان در نشانه‌های قدرت فیزیکی، قدرت اقتصادی، قدرت فرهنگی و ارتباطی تحلیل کرد. هر یک از این قابلیت‌ها می‌توانند مذاکرات و نتایج حاصل از آن را تحت تأثیر قرار دهند.

اگرچه قدرت شناخت و مهارت فناورانه در سیر تحولات بشر به‌ویژه در زمینه توسعه بعضی از جنگ‌افزارها و قراردادهای همواره مهم و مؤثر بوده‌اند، در دنیای معاصر نیز این وضعیت تابعی از قابلیت‌های مربوط به فناوری اطلاعات و ارتباطات است. بهره‌گیری از این قابلیت‌ها به «مدیریت ادراک» بازیگران در محیط بین‌الملل می‌انجامد. در چنین شرایطی، هیچ‌یک از بازیگران به «دست‌آورد مطلق»^۲ نایل نمی‌شوند. هر یک از کشورها فقط بخشی از منافع را به‌دست می‌آورند، اگرچه میزان دست‌آورد آنان رابطه مستقیمی با قابلیت و قدرت راهبردی بازیگران دارد (Fierk, 2013: 45).

-
1. Mixed actor Analysis
 2. Absolute Gains

در نگرش معطوف به وابستگی متقابل بازیگران در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، موضوع تحریم اهمیت بسیاری دارد. در این فرایند ایران تلاش دارد تا نیازهای اقتصادی خود را از طریق کنترل تحریم‌ها و پایان دادن به تحریم‌ها پیگیری کند. بنابراین دولت باید تضمین کند منافع مختلف بازیگران چگونه و در چه فرایندی حاصل می‌شود. اگرچه کشورهای ۵+۱ اظهار داشتند که در روند دیپلماسی هسته‌ای اهداف راهبردی دارند، واقعیت آن است که این بازیگران نیز درصدد پیشینه‌سازی سود اقتصادی از طریق سازوکارهای معطوف به مبادله خواهند بود.

در چنین شرایطی هر گونه تغییر در جهت‌گیری دیپلماتیک ایران و ضرورت‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی، زمینه‌های لازم برای حل‌وفصل مسألت‌آمیز دیپلماسی هسته‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد. به‌هم‌پیوستگی اقتصاد جهانی به ارتقای اهمیت منابع نفتی در فرایندهای رشد و رکود اقتصادی منجر می‌شود. گسترش بحران در مناطق نفت‌خیز، بلافاصله بر قیمت جهانی انرژی تأثیر می‌گذارد و پیامدهایی در محیط بین‌الملل خواهد داشت.

اقتصاد جهانی بدون بازارهای مالی بین‌الملل، مراکز تجاری منطقه‌ای و تکنولوژی صنعتی مدرن، رشد چندانی نخواهد داشت؛ در این میان، نقش منابع طبیعی در اقتصاد جهانی و سیاست‌های عمومی دولت‌های صنعتی اهمیت ویژه‌ای دارد. رشد اقتصاد جهانی علاوه بر ارتقای موقعیت کشورهای صنعتی در اقتصاد بین‌الملل، زمینه قدرتمند شدن در کشورهای چالشگر در برابر بازیگران مؤثر سیاست بین‌الملل را نیز به‌وجود می‌آورد (رنشون، ۱۳۹۳: ۷۵).

فرایندهای دیپلماسی هسته‌ای در قالب سیاستگذاری اقتصاد سیاسی بین‌المللی نشان می‌دهد که قاعده‌ای به نام «پیوند نیروهای متعارض» در روند جهانی، در حال شکل‌گیری است، زیرا کشورهایی که درآمدهای نفتی کسب می‌کنند، در برابر محدودیت‌های سیاست بین‌الملل توان چالشگری بیشتری پیدا می‌کنند؛ مسئله‌ای که هم‌اکنون نیز در حوزه‌های مختلف سیاست و امنیت جهانی ملاحظه می‌شود.

نشانه‌های چنین فرایندی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی مشاهده می‌شود، به‌گونه‌ای که چالش‌های اصلی در برابر سیاست‌های امنیتی و راهبردی آمریکا در مناطقی است که کشورهای صادرکننده نفت قرار دارند. این کشورها از طریق فروش منابع انرژی طی سال‌های پس از جنگ سرد به منافع شایان توجهی دست یافته‌اند. در این روند، رشد اقتصاد جهانی با تقویت نیروهای چالشگر منطقه‌ای و بین‌المللی پیوند خورده است.

یکی از ویژگی‌های اصلی سیاستگذاری اقتصاد نئولیبرال را می‌توان در ارتباط با قانون‌گرایی، نهادگرایی و بین‌المللی‌گرایی تبیین کرد. روحانی در سخنرانی نیویورک (سپتامبر ۲۰۱۳) به این موضوع اشاره داشت که ایران به انجام هر آنچه برای تقویت حکومت قانون در

سطح ملی و بین‌المللی لازم است، متعهد خواهد بود. حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی پیش‌شرط حفظ و اعتلای صلح جهانی است. پاسخ ما به چالش‌های جاری باید راهنمای حاکمیت قانون در سطوح مختلف باشد (انتصار و افراسیابی، ۱۳۹۵: ۶۷).

کشورهای توسعه‌یافته صنعتی، اقتدار سیاسی و راهبردی خود را از طریق هماهنگ‌سازی منافع طبقات و لایه‌های مختلف تأمین کرده‌اند. در این روند، موضوع امنیت و منافع ملی، به موازات منافع لایه‌های طبقاتی مختلف تأمین می‌شود. از این رو، سنت‌های مبتنی بر پاسخگویی در حوزه داخلی، آثار خود را در حوزه‌های بین‌المللی نیز بر جمهوری اسلامی ایران می‌گذارد. آنان منافع و امنیت ملی را از طریق ارتقای قابلیت‌های اقتصادی و تکنولوژیک پیگیری می‌کنند. آنان قادرند تا بین حوزه‌های مختلف امنیت ملی، رابطه‌ای ارگانیک و هماهنگ به‌وجود آورند (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۵).

نظریه‌پردازان سیاسی نئولیبرال بر این اعتقادند که هر گونه کنش و پاسخگویی در رفتار سیاسی به ارتقای «عقلانیت استراتژیک» کشورها در حوزه‌های مختلف منجر می‌شود. شکل‌گیری مؤسسات مختلف پژوهشی و گروه‌های مختلف سیاستگذار دولتی را می‌توان تلاش سازمان‌یافته حکومت‌ها برای بهینه‌سازی امنیت ملی از طریق ایجاد تعادل بین حوزه‌های مختلف منابع اقتصادی دانست. در چنین شرایطی اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌تواند قابلیت‌های لازم برای بهینه‌سازی روند دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای گروه ۵+۱ برای تحقق اهداف راهبردی را به‌وجود آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

نقش تحریم در سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال

استفاده از تحریم‌های اقتصادی به‌منظور اجرای مقاصد سیاسی روش جدیدی نیست. دولت‌ها به دلایل مختلف در طول تاریخ به تحریم‌های اقتصادی متوسل شده‌اند. برای مثال تحریم‌های اقتصادی و تجاری در دوران قاجاریه یکی از ابزار مورد استفاده روس‌ها علیه ایران بود. از جمله شاخص‌های سیاست تحریم محدودسازی قدرت اقتصادی کشور هدف است. انگلیس نیز چنین الگویی را در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۰ علیه دولت دکتر مصدق به مرحله اجرا درآورد. تفکر بنیادین انگلیس، روسیه و ایالات متحده در کاربرد سیاست تحریم را باید بهره‌گیری از ابزار اقتصادی برای دستیابی به اهداف سیاسی دانست؛ درحالی‌که تنظیم موافقت‌نامه‌های اقتصادی و راهبردی تابعی از ضرورت‌های جدیدی محسوب می‌شود که واحدهای سیاسی تلاش دارند تا زمینه‌های لازم برای تقارن مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی و سیاست اقتصادی را پیگیری کنند. در بسیاری از مواقع، محدودیت‌های اعمال‌شده علیه کشورهای هدف براساس ضرورت‌های راهبردی تنظیم شده، اما چنین فرایندی بدون توجه به شاخص‌های اقتصاد

سیاسی در طولانی‌مدت اثربخشی مؤثری ایجاد نمی‌کند. سیاست تعامل و تعادل در برخورد با کشورهای همانند ایران مربوط به شرایطی است که برخی از نیازهای اقتصاد جهانی با سیاست امنیتی و راهبردی با یکدیگر پیوند یابند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۸۵).

یکی از حوزه‌های اصلی اقتصاد سیاسی نئولیبرال، نقش مزیت نسبی کشورها در کنترل و مدیریت بحران است. ایران در زمره کشورهای است که مزیت نسبی خود را از طریق اقتصاد جهانی و درآمدهای ناشی از فروش نفت تأمین می‌کند؛ به همین دلیل بخشی از دیپلماسی هسته‌ای معطوف به سازوکارهای اقتصاد سیاسی انرژی است. در این فرایند، بازیگرانی به نتایج راهبردی مؤثر نایل می‌شوند که امکان اثرگذاری آنان در اقتصاد جهانی وجود داشته باشد. از این منظر، دولت‌ها بازیگرانی خردمندند که منافع خود را از طریق کاربرد سازوکارهای مختلف برای متوازن‌سازی اهداف و منافع پیگیری می‌کنند (Trevor, 2013: 155).

اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران از سوی آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه، بخشی از نهادگرایی نئولیبرال محسوب می‌شود. چنین رویکردی با اهداف گروه‌های رادیکال ایران که خواستار دستیابی به توافق افتخارآمیز بوده‌اند، مغایرت داشت. از زمان توافق ژنو، سیاست داخلی ایران با تغییراتی روبه‌رو شد. در ایران جناح‌های مختلف درباره مسیر دیپلماسی هسته‌ای رویکرد متفاوتی داشته‌اند. گروه‌های رادیکال به نتایج حاصل از همکاری‌های ایران و آمریکا برای منافع اقتصادی ایران نگران بودند. درحالی‌که آمریکایی‌ها بر ضرورت دیپلماسی اجبار و اعمال هزینه‌های سخت‌گیرانه‌تری در برابر ایران تأکید داشتند (Rubin, 2014: 87).

سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال در تاریخ روابط بین‌الملل بسیاری از کشورها ملاحظه می‌شود. اجماع توافقی به معنای آن است که تمامی بازیگران در فضای مربوط به حداقل‌های راهبردی به نتایج اقتصادی مطلوبی نایل می‌شوند. اگرچه دیپلمات‌هایی که تلاش دارند تا روند عادی‌سازی و گذار از تهدیدهای سیاسی و اقتصادی را پیگیری کنند، دیپلماسی اقتصاد سیاسی نئولیبرال را پیگیری کرده‌اند، تحقق چنین فرایندی بدون همکاری سازمان‌یافته بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل کار دشواری خواهد بود. در شرایط محدودیت‌های ساختاری امکان دستیابی به نتایج مبتنی بر برد همه‌جانبه برای هیچ بازیگری امکان‌پذیر نخواهد بود (Baldwin, 1979: 63).

نیازهای اجتماعی و اقتصادی ایران به‌گونه‌ای متراکم شده که بخش شایان توجهی از شهروندان و کارگزاران اجرایی در کشور، تأمین آن را از طریق فرایندهای سیاست خارجی امکان‌پذیر می‌دانند. در چنین شرایطی ضرورت‌های سیاست خارجی ایران تابعی از نیازهای اقتصادی و فرایندهای معطوف به تأمین ضرورت‌های عمومی زندگی شهروندان خواهد بود. کارگزاران اجرایی در روندهای سیاست خارجی ایران باید بر این امر واقف باشند که بازسازی

نیازهای راهبردی جامعه ایران در قالب «رفاه» و «امنیت» در شرایطی حاصل می‌شود که تغییرات تاکتیکی و روندهای ابتکاری در سیاست اجرایی و الگوهای دولت‌داری کشور حاصل شود. الگوی کنش آمریکا در برخورد با ایران را می‌توان در قالب معادله «محدودیت‌های هژمونی» تبیین کرد. ایالات متحده تلاش دارد تا محدودیت‌های راهبردی علیه بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه را از طریق سازوکارهایی همانند اقدام نظامی یا الگوی کنش راهبردی پیگیری کند. قدرت هژمون همواره تلاش می‌کند تا توانایی‌های خود را نسبت به سایر رقبا افزایش دهد و از این طریق به قدرت مؤثر در محیط منطقه‌ای تبدیل شود. مرشایمر در تبیین الگوهای کنش سیاسی قدرت‌های بزرگ بر این موضوع تأکید دارد که:

«مفهوم هژمونی به صورت جزئی‌تر برای یک منطقه جغرافیایی خاص به کار می‌رود. مثلاً چنین مفهومی می‌تواند برای حوزه‌های جغرافیایی همانند اروپا، شمال شرق آسیا، نیمکره غربی یا خاورمیانه استفاده شود. این کشور تنها قدرت بزرگ در نیمکره غربی و حوزه‌های منطقه‌ای از جمله خاورمیانه محسوب می‌شود. بهترین موقعیتی که یک قدرت بزرگ می‌تواند امیدوار به کسب آن باشد، تبدیل شدن به هژمونی منطقه‌ای و در صورت امکان کنترل منطقه‌ای همجوار یا قابل دسترس از طریق زمینی است... اگر یک هژمون بالقوه در منطقه پدیدار شود، دیگر قدرت‌های بزرگ منطقه چه‌بسا بتوانند بدون کمک هژمون‌های مناطق دیگر با او مقابله کنند... شرایط ایده‌آل برای هر قدرت بزرگی این است که تنها هژمون منطقه‌ای در جهان باشد. چنین دولتی طرفدار وضع موجود بوده و مدت‌ها نحوه توزیع قدرت را حفظ کرده است» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۴۷).

با توجه به چنین اهدافی، ایالات متحده هزینه‌های نظامی خود را برای کسب هژمونی منطقه‌ای افزایش داده است. اگر باراک اوباما در مقاطع زمانی مختلف بر این موضوع تأکید دارد که: «گزینه نظامی در برخورد با ایران روی میز قرار دارد»، به مفهوم آن است که ساختار نظامی و عملیاتی این کشور از گسترش ژئوپلیتیکی برای انجام اقدامات نظامی بهره گرفته‌اند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی برای بهینه‌سازی موقعیت خود از الگوی معطوف به چندجانبه‌گرایی و متنوع‌سازی قدرت بهره می‌گیرند.

تخصیص بیش از یک‌سوم کل بودجه دولت فدرال به هزینه‌های نظامی این امکان را به پنتاگون داده است تا در سراسر کشور بیشترین تعداد هوادار و وابسته را از آن خود سازد. ده‌ها هزار شرکت، میلیون‌ها شغل، هزاران شهر و محل به هزینه‌های نظامی وابسته شده‌اند. درحالی‌که مشتی از پیمانکاران عمده، بخش اعظم هزینه‌های نظامی را به جیب می‌زنند، میلیون‌ها نفر از نظر منبع امرار معاش خود به آن وابسته شده‌اند. همان‌گونه که سناتور ویلیام فولبرایت در ۳۵ سال پیش گفته بود:

«منافع میلیون‌ها آمریکایی که تنها به داشتن یک زندگی آبرومندانه علاقه‌مندند، با اقتصاد جنگی گره خورده است و این منافع را وقتی که به دست آمد دیگر نمی‌توان به‌آسانی از دست داد. هر نظام جدید در اقتصاد جهانی دارای مجموعه حامی می‌باشد که تلاش دارد تا زمینه‌های لازم برای ایجاد گروه پیرو در اقتصاد جنگی را فراهم سازد. این گروه تلاش می‌کند تا از طریق توسعه بحران منطقه‌ای و گسترش آن به عرصه بین‌المللی، سطح جدیدی از تهدیدات را ایجاد نماید» (حسین‌زاده، ۸۹: ۲۵۴).

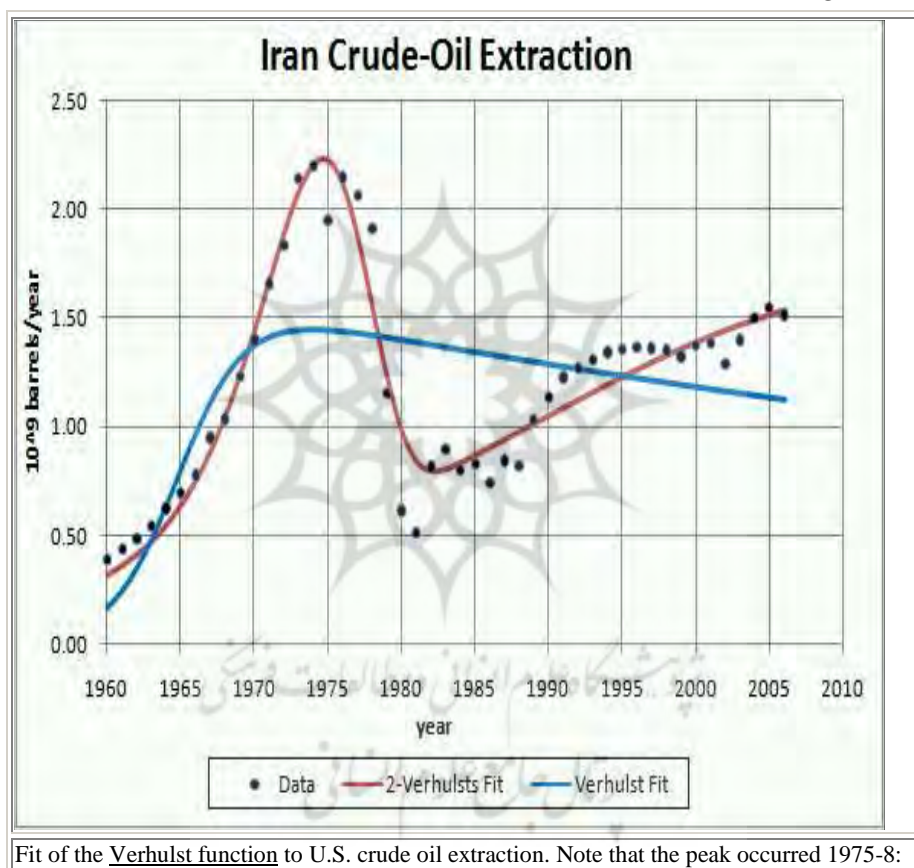
اقتصاد سیاسی تحریم انرژی ایران

هر گونه محدودیت اقتصادی می‌تواند زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی راهبردی را فراهم آورد. در نظریه وابستگی متقابل پیچیده خانم سوزان استرنج بر این موضوع تأکید شده است که محدودیت‌های اعمال‌شده علیه یک کشور نباید به اندازه‌ای گسترش یابد که زمینه‌های لازم برای ایجاد چندجانبه‌گرایی را فراهم آورد. در شرایطی که تحریم‌های اقتصادی علیه ایران اعمال شد، زمینه‌های لازم برای ظهور چندجانبه‌گرایی و همچنین اقدام‌های جانبی برای عبور از تحریم‌ها در دستور کار قرار گرفت. هر گونه تحریم اقتصادی می‌تواند سازوکارهای جدیدی را برای موازنه منطقه‌ای یا عبور از تهدیدات امکان‌پذیر سازد (Ashly, 1995: 171).

چندجانبه‌گرایی را باید واکنش موازنه‌کننده اقتصاد سیاسی در برابر تحریم‌های اعمال‌شده آمریکا و سایر کشورهای غربی علیه ایران دانست. آنچه به‌منزله ضرورت‌های اقتصاد سیاسی تلقی می‌شود، در روند تنظیم موافقت‌نامه و طرح اقدام مشترک مشاهده می‌شود. امنیت انرژی تحریم‌های نفتی از یک سو سرعت روند توسعه منابع انرژی در ایران را کاهش داده و از سوی دیگر، دسترسی به منابع انرژی ایران را برای مصرف‌کنندگان مشکل‌تر کرده است. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که شرایط لازم برای نیل به توافق تعادلی در روابط ایران و جهان غرب فراهم شود (Buzan & Waver, 1998: 145).

اگرچه عربستان تلاش می‌کند تا جهان غرب را متقاعد سازد که ادامه تحریم ایران تأثیری بر قیمت نفت به‌جا نمی‌گذارد، واقعیت‌های جهانی براساس ضرورت موازنه طولانی‌مدت و پایان دادن به انحصار برخی بازیگران شکل گرفته است. براساس مدل کمیابی انرژی «امینه و هوولینگ» ایران با توجه به ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی بازیگر مهمی در بازارهای انرژی است و از این لحاظ تحریم نفتی ایران می‌تواند امنیت انرژی جهان را تهدید کند. با استفاده از مدل کمیابی انرژی «امینه و هوولینگ» می‌توان ثابت کرد که هر گونه اختلال در چرخه عرضه و تقاضای انرژی می‌تواند امنیت انرژی در کل این چرخه را به چالش بکشد.

تحریم‌های اقتصادی به‌منظور اجرای اهداف سیاسی به‌کار می‌رود. تحریم‌های اقتصادی معمولاً به‌عنوان ابزاری در تعقیب سیاست خارجی به‌کار می‌روند و هدف جنگ اقتصادی این است که تا حد امکان به اقتصاد کشور مورد تحریم خسارت وارد شود. بر این اساس تحریم‌های نفتی ایران نیز به‌منظور نیل به هدف سیاسی تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است. هر گونه اقدام شرکت‌های چندملیتی در ساختار اقتصاد جهانی را باید تلاش رقابتی برای غلبه بر نیروهایی دانست که از سازوکارها و ابزار متفاوتی در معادله قدرت استفاده می‌کنند.



براساس مدل امینه و هوولینگ، ضرورت افزایش ضریب امنیت انرژی با پدیده افزایش کمیابی منابع انرژی در بخش انرژی جهان جدی‌تر شده است. کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت، خود را در بازارهای جهانی می‌یابند که برای تجارت نفت عرضه و تقاضا باید براساس قیمتی منصفانه انجام گیرد. بر این اساس تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان

بین‌المللی فعلی روش ظهور تعاملات رو به رشدی را در سطح فراملی بین بازیگران و نیروهای اجتماعی گوناگون و متعدد فراهم می‌کنند (مورن و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۴۵).

بر مبنای مدل «امینه و هوولینگ» تعامل بین کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده و تمامی بازیگران ملی و فراملی دخیل در آن در یک زمینه ژئوپلیتیکی انجام می‌گیرد. در این مدل برای ایجاد کمیابی انرژی سه الگوی «کمیابی تقاضامحور»، «کمیابی عرضه‌محور» و «کمیابی ساختاری» مشخص شده است. هر یک از سه مدل یادشده را می‌توان یکی از عوامل تأثیرگذار بر سیاست راهبردی جهان غرب برای نیل به الگوی توافق تعادل در مورد فعالیت هسته‌ای ایران و در چارچوب طرح اقدام مشترک دانست.

به نظر می‌رسد نشانه‌هایی از به‌هم‌پیوستگی بازارهای نفت و گاز در جهان در سایه جهانی شدن اقتصاد و همچنین تجدیدنظیر بودن و کمیابی منابع انرژی و تمرکز این منابع در مناطق اغلب ناامن جهان مثل خاورمیانه و شمال آفریقا وجود دارد. تحریم نفتی علیه یک بازیگر عمده همانند آمریکا و متحدان غربی آن کشور، بازارهای نفت کشورهای همانند ایران، امنیت انرژی کلیه بازیگران چه در بخش عرضه و چه در بخش تقاضا را تهدید می‌کند. دیپلماسی هسته‌ای را باید یکی از سازوکارهای کم‌اثرسازی تهدید گروه‌هایی دانست که بر اقتصاد نظامی‌گری تأکید دارند.

برخی از شرکت‌های چندملیتی در سال‌های ۱۵-۲۰۰۷ تلاش کردند تا محدودیت‌های اقتصادی علیه ایران را مقدمه‌ای برای اقدام نظامی تلقی کنند. درحالی‌که شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای خلیج فارس و خاورمیانه را باید یکی از شاخص‌هایی به‌شمار آورد که می‌تواند بر روند بازار اقتصاد انرژی و همچنین سازوکارهای امنیت منطقه‌ای تأثیر بگذارد. برخی از گروه‌های اقتصادی و راهبردی آمریکا تلاش دارند تا زمینه‌های امکان‌پذیری منازعه و تصاعد بحران را فراهم آورند. چنین گروه‌هایی را می‌توان بخشی از معادله قدرت اقتصادی در پیوند با فرایندهای معطوف به نظامی‌گری به‌شمار آورد.

در سال ۲۰۳۰ میزان مصرف انرژی در کشورهای صنعتی‌شده شرق آسیا معادل ۶۹ درصد بیشتر از سال ۲۰۱۰ خواهد بود و به‌طور متوسط رشد ۲/۷ درصدی خواهد داشت. این میزان ۶۵ درصد مصرف انرژی جهان را شامل خواهد شد که با ۵۴ درصد در سال ۲۰۱۰ قابل مقایسه است. میزان مصرف انرژی در کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی توسعه تقریباً ثابت خواهد بود، اما تغییر شایان توجهی در ترکیب انرژی ایجاد خواهد شد. انرژی‌های تجدیدپذیر جایگزین نفت در حمل‌ونقل شده و گاز طبیعی و زغال سنگ بیشتری در تولید برق استفاده خواهد شد. این تغییر در سبد انرژی به دلایلی از جمله قیمت سوخت، نوآوری‌های تکنولوژی و سیاستگذاری‌های مناسب صورت خواهد گرفت. افزایش مصرف و

تقاضا با افزایش واردات در کشورهای مصرف‌کننده همراه است و معمولاً در این کشورها سهم هزینه‌های مربوط به واردات نفت افزایش می‌یابد. این در حالی است که میزان رشد تولید و عرضه نفت خام در بسیاری از مناطق جهان روند نزولی یافته و در برخی مناطق راکد مانده است (Baldwin, 2002: 68).

همین موضوع کانون اصلی نظریه دوم یعنی «تعادل نامتقارن عرضه محور» است. از تعامل بین عرضه و تقاضا در بازارهای جهانی نفت، قیمت‌های نفت شکل می‌گیرد که این موضوع در نهایت تقاضا را متأثر می‌سازد. به علت وجود این نیروها در بازار، کشورهای مصرف‌کننده نفت که به شدت به واردات نفت وابسته‌اند، تلاش می‌کنند از طریق کنترل ذخایر و مناطق نفتی بر کشورهای تولیدکننده تأثیر بگذارند. تا سال ۲۰۳۰ اعضای اوپک ۷۰ درصد رشد عرضه نفت خام را به خود اختصاص خواهند داد و سهم این گروه در بازارهای جهانی حدود ۴۵ درصد خواهد بود.

میزان تولید نفت اعضای اوپک ۱۲ میلیون بشکه و مایعات گازی حدود ۴ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت. تولید غیر اوپک ۵ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت، زیرا بخشی از افزایش تولید، کاهش تولید میادین قدیمی را جبران خواهند کرد. شکل‌گیری چنین تغییراتی را باید بخشی از سازوکارهایی تلقی کرد که زمینه‌های محدودسازی امکان اقدام نظامی در برخورد با کشورهایی همانند ایران را امکان‌پذیر می‌سازد. اگرچه «سازمان بین‌المللی انرژی» دارای ذخایر راهبردی است، چنین فرایندی آثار مربوط به جنگ‌های منطقه‌ای را در میان مدت ترمیم نمی‌کند.

نتیجه این روند شکل‌گیری و تحقق ضرورت‌های سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرالی است. چنین رویکردی زیرساخت تحلیلی و تئوریک نظریه محدودسازی امکان حمله نظامی در شرایط غیربحرانی خواهد شد. یکی از بحث‌های اصلی باراک اوباما و گروه‌های محافظه‌کار در کنگره آمریکا را می‌توان موضوع مربوط به ضرورت‌های راهبردی آمریکا در شرایط بحران دانست. اگرچه برخی از گروه‌های ذی‌نفوذ زمینه‌های ایجاد هیجان راهبردی را به وجود آورده‌اند، واقعیت آن است که چنین فرایندی نمی‌تواند تأثیر چندانی در سیاستگذاری راهبردی آمریکا به‌جا گذارد (رنشون، ۱۳۹۳: ۷۵).

نتیجه چنین فرایندی با نشانه‌هایی براساس احترام، گفت‌وگو، درک متقابل و منافع مشترک با ایران همراه بوده است. ضرورت‌های رهیافت سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال ایجاب می‌کند که قدرت‌های بزرگ به‌عنوان مرجع اصلی کنترل منابع، کنترل بازیگران و کنترل حوادث از سازوکارهای لازم برای مدیریت اقتصاد جهانی بهره بگیرند. چنین فرایندی، در قالب نظریه

موسوم به «کمیابی ساختاری» تبیین می‌شود. نظریه پردازان چنین رهیافتی الگوهای تبیین حوادث را براساس رابطه بازار، مشتری و کارگزار راهبردی تبیین می‌کنند (Barzegar, 2014: 2). چنین رویکردی با تمرکز، بر بعد عرضه و قابلیت انعطاف‌پذیری کشور هدف تأکید دارد. فعالیت‌های اوپک در زمینه کنترل بازارهای فیزیکی با هدف کنترل قیمت‌های نفت نیز در همین زمینه ارزیابی می‌شود. براساس آنچه گفتیم، میزان رشد عرضه نفت خام با رشد تقاضای آن مطابقت ندارد و در صورتی که فناوری به کمک مدیریت عرضه و تقاضا و توسعه انرژی‌های جایگزین براساس پیش‌بینی‌ها ادامه نیابد، کمیابی انرژی سبب افزایش شدید قیمت‌های نفت و تأثیر معکوس آن بر رشد اقتصادی خواهد شد.

در شرایط عدم هماهنگی فضای عرضه و تقاضا می‌توان به این جمع‌بندی رسید که قابلیت‌های ساختاری کشوری همانند ایران به‌گونه‌ای افزایش یافته است که میزان و درجه امکان‌پذیری حمله نظام در شرایط غیراضطراری را محدود می‌سازد. به‌غیر از تغییر جغرافیای عرضه و تقاضای انرژی که تأثیرات ژئوپلیتیکی شایان توجهی داشته و سیاست و روابط خارجی کشورها را تغییر داده است، در شرایط فعلی قابلیت‌های ساختاری در کنترل منابع انرژی و بهینه‌سازی قابلیت کشورهای هدف به‌گونه‌ای شکل گرفته که امکان انجام تهدیدات نظامی را کاهش داده است (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

در این فرایند، نیازهای ایران به درآمدهای اقتصادی ناشی از فروش نفت افزایش یافته و در نتیجه زمینه‌های تحقق جلوه‌هایی از پراگماتیسم راهبردی فراهم شده است. موفقیت دیپلماسی هسته‌ای در نگرش نئولیبرالی اقتصاد سیاسی معطوف به شرایطی است که هر یک از بازیگران تلاش می‌کنند تا به حداکثر مازاد اقتصادی نایل شوند. از آنجا که اقتصاد جهانی نیازمند صادرات نفت ایران و تأمین نیازهای تجاری بازار داخلی ایران در فرایند تجارت جهانی است و از سوی دیگر، ایران نیز برای تأمین زندگی اجتماعی به منابع اقتصادی نیاز دارد، زمینه‌های تصویب و نهایی‌سازی دیپلماسی هسته‌ای اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ضرورت‌ها و زیرساخت‌های کنش همکاری‌جویانه ایران در دیپلماسی هسته‌ای

اقتصاد سیاسی بین‌المللی نشانه‌های اصلی مدیریت بحران را منعکس می‌سازد. مدیریت بحران شکلی از دیپلماسی و الگوی همکاری مشارکتی در سیاست جهانی را با واقعیت‌های مربوط به رقابت برای منافع شکل می‌دهد. در سند جامع کاخ سفید، یعنی راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا که در دوران کلینتون تنظیم شد و بر سازوکارهای اقتصاد جهانی تأکید داشت، همچنان بر حمایت آمریکا از گشایش بازارها، ثبات مالی و اقدام گسترده‌تر اقتصاد جهانی تأکید شده بود (World Bank, 2015).

طبیعی است که فرایند معطوف به مذاکرات هسته‌ای و نتایج حاصل از آن می‌توانست نتایج مؤثرتری را در حوزه اقتصادی ایران ایجاد کند، اما در نگرش مبتنی بر سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال که دارای نشانه‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی است، تحقق چنین اهدافی کار دشوار و پرمخاطره‌ای خواهد بود. به‌طور کلی، سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال بر ضرورت اجتناب از ریسک اقتصادی تأکید دارد. اگرچه مقامات آمریکایی بر این اعتقادند که آمریکا هیچ‌گونه ائتلافی با ایران نخواهد داشت، نتایج حاصل از توافق هسته‌ای در نگرش سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال معطوف به افزایش همکاری‌های ایران با نهادهای بین‌المللی خواهد شد (Cooper, 2005: 74).

محور اصلی تحلیل سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال، بر شاخص‌های اصلی وجود انسان در سیاست و اقتصاد بین‌الملل است. براساس چنین نگرشی، انتظارات و مطالبات کشورها از جمله تمامی بازیگرانی که در روند مذاکرات ۱+۵ مشارکت داشتند، اغلب انتظارات و خواسته‌های بیشتری از توافق ایجادشده را در حوزه پیگیری‌های دیپلماتیک خود قرار داده بود. از آنجا که سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال مبتنی بر نقطه تعادلی چانه‌زنی برای دستیابی به حداکثر گزینه ممکن است، طبیعی به‌نظر می‌رسد که بازیگران به تمامی مطلوبیت‌های ذهنی خود نایل نشوند.

در دیدگاه و نگرش سیاستگذاری اقتصادی، هر گونه مصالحه‌ای را می‌توان به‌منزله راه‌حل دقیق و بهینه‌ای برای پیگیری مسئله تخصیص منابع محدود تلقی کرد. به همان گونه‌ای که با امکان تجارت آزاد در بازار می‌توان به راه‌حل مصالحه و مبادله برای حداکثرسازی منابع اقتصادی و گذار از تهدیدهای آنارشیکی نایل شد، طبیعی است که در حوزه سیاست بین‌الملل نیز بازیگران می‌توانند به حداکثر منافع امکان‌پذیر در فضای مصالحه نایل شوند. چنین رویکردی به معنای آن است که حوزه اقتصاد بخشی از سیاست و امنیت راهبردی در روند مذاکرات هسته‌ای محسوب می‌شود.

ادبیات مورد استفاده از سوی کارگزاران سیاست خارجی و ریاست جمهوری را باید بخشی از واقعیت جدید در زبان سیاسی ایران تلقی کرد. زبان سیاسی و سیاست خارجی، انعکاس مادی خاص خود را ایجاد خواهد کرد. زبان سیاسی و سیاست خارجی را باید انعکاس سیاست اعلامی، سیاست عملی و ضرورت‌های راهبردی یک کشور برای تأمین منافع ملی دانست. در شرایطی که بحران هسته‌ای در روابط ایران و کشورهای گروه ۱+۵ ایجاد شده است، می‌توان موضوع حقوق هسته‌ای موافقت‌نامه ژنو و برنامه عمل مشترک را بخشی از ابژه‌های سیاست خارجی دولت روحانی به‌شمار آورد. چنین رویکردی در کشمکش‌های مرسوم در سیاست بین‌الملل ملاحظه می‌شود. کشمکش‌ها با وجود ماهیت منحصربه‌فردشان،

خصوصیات عمومی مشابهی نیز دارند. کشورهای تولیدکننده نفت که از اقتدار سیاسی فراگیری برخوردارند، اغلب به سلطه و کنترل فراگیر تمایل دارند. به همین دلیل این کشورها بخشی از درآمد خود را برای توسعه حوزه نفوذ در سیاست خارجی، به کار می‌گیرند. به عبارت دیگر، چنین فرایندی با هدف بهره‌گیری از توانایی‌ها برای اجرای سیاست‌های مؤثر در فضای راهبردی انجام می‌گیرد (Bech, 2012: 73).

«زمانی که دولت در ساختار داخلی‌اش از اعتماد به نفس، اقتدار و عدم پاسخگویی در برابر مطالبات لایه‌های اجتماع برخوردار باشد، کنش و رفتار سیاست خارجی نیز معطوف به بهره‌گیری از الگوهای رادیکال و مقابله‌جویانه می‌شود. سلطه ممکن است به توانایی استفاده بهینه از اقدام‌ها و ابزار در دسترس متکی باشد. این اقدام‌ها را می‌توان تلاشی برای تمکین بازیگران فرودست دانست؛ بازیگرانی که برای بقای خود به طرف فرادست وابسته می‌شوند. علاوه بر آن کنترل سیاست خارجی می‌تواند براساس مفاهیم و شیوه‌های تفسیری اعمال شود. بازیگرانی که در خاورمیانه از قدرت منطقه‌ای برخوردار می‌شوند، از تمامی اشکال سلطه و کنترل محیط بهره می‌گیرند» (Dahl, 1997: 36).

چنین فرایندی بیانگر آن است که «فقدان اجماع درباره یک امر مطلوب، چه بسا به ظهور کشمکش منجر شود. این امر زمانی روی می‌دهد که یک طرف پافشاری کند که طرف دیگر باید با اولویت‌های او موافقت کند، یا اینکه یک طرف بر این باور است که طرف دیگر زندگی او را تهدید می‌کند. چنین کشمکش‌های مشاجره‌آمیزی برخاسته از اختلافات میان مذاهب، فرهنگ‌ها، جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی است. اغلب چنین پدیده‌هایی پایه و دلیل اصلی کشمکش‌ها هستند. این پدیده‌ها برساخته اجتماعی‌اند که افراد، گروه‌ها و دولت‌ها، از نظام‌های نمادین برای تعریف و نما دادن به تجربه‌هایشان استفاده می‌کنند» (Bennett, 2014: 115).

اهمیت اقتصاد نئولیبرال در سیاستگذاری راهبردی کشورهایی همانند ایران به گونه‌ای مشهود است که هر گونه تحریم اقتصادی، سیاستگذاری راهبردی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کشورهایی همانند ایران که محور اصلی برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاستگذاری راهبردی خود را براساس درآمدهای نفت تنظیم می‌کنند، در شرایطی که درآمدها کاهش یابد، با نشانه‌هایی از کمبود منابع و کمبود درآمد اقتصادی روبه‌رو می‌شوند. تغییر در الگوهای سیاستگذاری راهبردی و امنیتی این کشورها را می‌توان تابعی از معادله اقتصادی در رهیافت نئولیبرالی دانست.

مصالحه ممکن است از طریق سازوکارهای مربوط به سیاستگذاری اقتصادی نئولیبرال حاصل شود. دیپلماسی هسته‌ای زمینه‌مصالحه را به وجود آورد. بسیاری از مفاهیم و ادبیاتی که

مقامات مسئول در روند دیپلماسی هسته‌ای مطرح می‌کنند، با نشانه‌های مربوط به «اجماع توافقی» در سیاستگذاری عمومی هماهنگی دارد. دیدگاه سیاسی و به‌ویژه دیدگاه عملگرا با مشخصه سیاست به‌عنوان هنر ممکنات، مشابهت زیادی با اجماع توافق در روند دیپلماسی هسته‌ای ایران و کشورهای گروه ۵+۱ دارد. براساس چنین نگرشی هنر سیاستمداران در دو مورد نهفته است: اول آنکه سیاستمداران نیازمند هدایت گروه‌ها برای گذار از موضع‌گیری‌های منفصل به سوی مصالحه‌ای نسبتاً پایدارند. از سوی دیگر، چنین افرادی باید بتوانند ابداعات سیاسی را برای اهدافی که ظاهراً آشتی‌ناپذیر است، به‌وجود آورند (Khajehpour, 2014: 4).

در روند سیاستگذاری عمومی، کارگزاران سیاست خارجی و اقتصادی، آزادی عمل همه‌جانبه برای تحقق اهداف راهبردی خود ندارند. به‌کارگیری ابتکارات سیاست خارجی معطوف به فرایندهای عادی‌سازی روابط در شرایطی امکان‌پذیر خواهد بود که علاوه بر اراده کارگزاران سیاست داخلی، نشانه‌ها و زمینه‌هایی از الگوی تعامل راهبردی در فضای سیاست بین‌الملل نیز وجود داشته باشد. تلاش همه‌جانبه یک بازیگر منطقه‌ای بدون توجه به شکل‌بندی‌های قدرت در محیط منطقه‌ای و فرایندهای کنش بازیگران جهانی به نتایج مطلوبی منجر نخواهد شد (مورن و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۷۵).

حداقل‌سازی تهدیدات در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال

اقتصاد سیاسی نئولیبرال بر ضرورت حداقل‌سازی تهدیدات تأکید دارد. هر بازیگری اغلب تلاش می‌کند تا زمینه‌های بهینه‌سازی قدرتش را از طریق تعامل راهبردی به‌وجود آورد. در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال برخی از امتیازهای اعطاشده به جهان غرب می‌تواند زمینه‌های لازم برای کاهش تهدیدات آینده را به‌وجود آورد. در چنین شرایطی گروه‌های محافظه‌کار آمریکا و مجموعه‌های اسرائیل محور تلاش کمتری خواهند داشت تا از سازوکارهای تهاجمی و اقدام‌های پیرامنه نظامی علیه ایران بهره‌مند شوند (Ackerman, 2012: 75).

از آنجا که کشورها بازیگران عقلایی محسوب می‌شوند، از سازوکارهای مربوط به «هزینه و فایده» بهره می‌گیرند. رویکرد هزینه و فایده را می‌توان در زمره الگوهای دانست که در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال معطوف به نتیجه خواهد بود. در این فرایند، سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال زمینه شکل‌گیری کنش‌هایی را به‌وجود می‌آورد که معطوف به «الگوهای کنش بیهوده»^۱ خواهد بود. در چنین شرایطی امکان انجام اقدام‌های تهاجمی علیه ایران کاهش خواهد یافت.

مدل سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال معطوف به آن است که انگیزه‌های تهاجمی اضافی در فرایند توافقی را که در ابتدا غیرمعقول شناخته می‌شود، توجیه می‌کند. الگوهای کنش راهبردی نیازمند بهره‌گیری از قواعد بوروکراتیک و الگوهای کنش دیپلماتیک در راستای متقاعدسازی بازیگران رقیب خواهد بود. در چنین شرایطی روندهای سیاست خارجی ایران نیازمند کنش همکاری‌جویانه از طریق چندجانبه‌گرایی راهبردی خواهد بود. کارگزارانی که در تحقق اهداف سیاست خارجی، امنیتی و راهبردی از الگوی بوروکراتیک بهره می‌گیرند، تلاش خواهند کرد تا روندهای دیپلماتیک جمهوری اسلامی را براساس مفاهیم قانونی، قاعده‌گرا و مسئولانه تبیین و اجرا کنند (Aronoff, 2014: 74).

یکی از مهم‌ترین موضوعات مربوط به سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال را می‌توان در ارتباط با موضوعات مربوط به اثربخشی و کارآمدی تحلیل کرد. سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال در فرایند توافق وین آوریل ۲۰۱۵ مشابه «منحنی لافر» در سیاستگذاری اقتصادی است که به معنای ایجاد جاذبه برای کسب حداقل‌های تدریجی در زمان طولانی می‌باشد. چنین رویکردی جلوه‌هایی از سیاستگذاری اقتصادی را نشان می‌دهد که سود حداقل را عامل اصلی بحران‌هایی همانند رکود و تورم می‌داند. در چنین شرایطی اجماع توافقی در سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال، زمینه‌های کاهش تهدیدهای اجتناب‌ناپذیر را در آینده به‌وجود خواهد آورد.

شاخص‌های اصلی سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال در روند دیپلماسی هسته‌ای ایران بخشی از ضرورت‌های راهبردی جمهوری اسلامی در محیط پرمناقشه امنیتی تلقی می‌شود. از آنجا که ارزیابی سیاست خارجی را باید کارآمدی و استقلال عمل دانست، سیاست خارجی کشورهایی که در حوزه‌های کارآمدی و استقلال عمل با مشکلات اجرایی یا راهبردی روبه‌رو هستند، اغلب در وضعیت برگشت‌پذیری قرار می‌گیرند. توافق هسته‌ای براساس سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال معطوف به سازوکارهایی است که روندهای برگشت‌پذیر را کنترل کند. یکی از ویژگی‌های اصلی سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم ایران را باید در خروج از انزوای راهبردی دانست. دیپلماسی هسته‌ای و فرایند معطوف به برنامه جامع اقدام مشترک چنین وضعیتی را به‌وجود آورد. روندهای سیاست خارجی ایران در شرایطی با تغییر همراه شده است که بخش شایان توجهی از کارگزاران اجرایی و زمامداران راهبردی آمریکا بر ضرورت تداوم سیاست مهار و تحریم‌های اقتصادی تأکید دارند. چنین تحریم‌هایی را نمی‌توان نشانه مثبتی در نگرش بازیگران مؤثر در سیاست جهانی نسبت به روندهای آغازین و ابتکارات راهبردی حسن روحانی تلقی کرد (Juneau & Razavi, 2014: 18).

چنین فرایندی در سیاستگذاری عمومی به مثابه «هزینه‌های سود آینده» تلقی می‌شود. هر هزینه‌ای که در شرایط موجود انجام می‌گیرد، می‌تواند در آینده نتایج مؤثری در پی داشته باشد. مصالحه‌گرایی در اقتصاد سیاسی نئولیبرال به مفهوم آن است که هر توافقی را می‌توان براساس «هزینه نهایی» و همچنین «قیمت در سایه» ارزیابی کرد. توازن راهبردی را باید به‌عنوان یکی از واقعیت‌های بنیادین اثربخشی تنش‌زدایی در سیاست خارجی تلقی کرد. در غیر این صورت، هر گونه راهبرد مماشات ممکن است مخاطراتی را در آینده روابط خارجی ایران ایجاد کند. سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال به مفهوم آن است که در هر کشوری کارگزاران سیاست خارجی تلاش می‌کنند تا بیشترین مطلوبیت راهبردی را برای اهداف و منافع ملی واحد سیاسی ایجاد کنند.

نتیجه

نظریه‌پردازان سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال بر این اعتقادند که مذاکرات هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ در دوران مختلف تابعی از معادله ثبات هژمونیک است. قدرت‌های بزرگ در شرایطی از چنین رهیافتی بهره می‌گیرند که از سازوکارهای دیپلماتیک برای حل اختلاف‌های راهبردی استفاده می‌کنند. فرایند کنش دیپلماتیک ایران در ارتباط با گروه ۵+۱ را باید تابعی از ضرورت‌های اقتصاد سیاسی مذاکرات هسته‌ای دانست. فرایندی که از سال ۲۰۰۷ آغاز شده، در سال‌های ۲۰۰۹ به بعد با تصاعد تهدیدات روبه‌رو بوده و در سال ۲۰۱۵ به شکل‌گیری جلوه‌هایی از تعادل کنش دیپلماتیک منجر شده است.

نظریه‌پردازان اقتصادی، اغلب علم اقتصاد را «علم تخصیص منابع کمیاب» تعریف می‌کنند. چنین رویکردی در حوزه سیاستگذاری عمومی را می‌توان «هنر امکان‌پذیری» تلقی کرد. به همین دلیل توافق هسته‌ای وین آوریل ۲۰۱۵ براساس رهیافت‌های سیاستگذاری را می‌توان به‌مثابه «واقعیت‌های مبتنی بر امکان‌پذیری» تلقی کرد. براساس چنین نگرشی ممکن است مذاکره‌کنندگان دیگری به نتایج راهبردی مؤثرتری در روند مذاکرات نایل شوند، اما واقعیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل و جایگاه ایران در چنین ساختاری به‌منزله آن است که مطلوبیت بیشتری که تفاوت بنیادین و راهبردی با این توافق داشته باشد، حاصل نمی‌شد. این مقاله براساس رهیافت‌های نئولیبرالیستی و شکل‌بندی‌های کنش و تصمیم‌گیری در سیاستگذاری اقتصادی به رشته تحریر در آمده است.

اقتصاد انرژی در تفکر راهبردی باراک اوباما براساس سازوکارهای کنش صلح‌آمیز و در قالب اقتصاد سیاسی مذاکره حاصل شده است. درحالی‌که چنین فرایندی در دوران جورج بوش براساس سازوکارهای نظامی انجام گرفته است. از نظر کوهن، دولت‌ها اساساً بازیگرانی

اتمیسیتیک هستند و روش تأمین منافع آنان مشابه روش تأمین منافع شرکت‌های تجاری است. بنابراین تحقق اهداف اقتصاد سیاسی انرژی این‌گونه نیست که رسیدن یک منفعت به دولتی ضرورتاً با زیان دولت یا دولت‌های دیگر ملازم باشد. به همین دلیل کنش راهبردی ایران و گروه ۵+۱ در چارچوب مذاکراتی که از نوامبر ۲۰۱۵ آغاز شده است را باید در قالب کنش همکاری‌جویانه تبیین کرد. نتایج حاصل از مقاله بیانگر آن است که:

تحریم‌های نفتی از یک سو سرعت روند توسعه منابع انرژی در ایران را کاهش داده و از سوی دیگر، دسترسی به منابع انرژی ایران را برای مصرف‌کنندگان مشکل‌تر کرده است. هرچند با توجه به جهانی شدن اقتصاد و پراکندگی بازارهای تقاضای نفت در سراسر جهان یا به بیان دیگر تغییر جغرافیای تقاضا از آمریکا و اروپا به آسیا و خاورمیانه، اعمال تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه در صنعت نفت کارایی گذشته را ندارد و بیشتر دارای فشارهای روانی است. اگر بازیگران مؤثر در سیاست امنیتی آمریکا زمینه‌های لازم برای محدودسازی قدرت انعطاف دیپلماتیک ایران را به‌وجود آورند، در آن شرایط امکان مقابله دیپلماتیک با تهدیدهای راهبردی آمریکا اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

رهیافت ارائه‌شده در اقتصاد سیاسی انرژی و پیوند آن با اقتصاد نظامی‌گری، بیانگر آن است که اولاً، ایران به منابع مالی اقتصاد جهانی نیازمند است؛ ثانیاً، جهان غرب به‌دلیل نقش بدون جایگزین منابع انرژی، نسبت به تحولات راهبردی منطقه خلیج‌فارس حساسیت دارد؛ ثالثاً، هرگونه اقدام پیشدستانه در شرایط موجود با واکنش متقابل ایران روبه‌رو می‌شود و زمینه گسترش بحران را به‌وجود می‌آورد. براساس نظریات ارائه‌شده و با توجه به اینکه امنیت عرضه و تقاضای انرژی دو روی یک سکه‌اند، تداوم تحریم‌های اقتصادی علاوه‌بر ایجاد اختلال در امنیت تقاضای کشورمان، امنیت عرضه مصرف‌کنندگان را نیز متأثر خواهد کرد.

بررسی فرایند دیپلماسی هسته‌ای ایران براساس نگرش سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال معطوف به کسب نتایجی است که زمینه‌های لازم برای سود نامتوازن متقابل یا هزینه‌های نامتوازن متقابل را به‌وجود آورد. بسیاری از نشانه‌های دیپلماسی هسته‌ای ایران را می‌توان در روابط متقابل بازیگرانی تحلیل کرد که بر امکان‌پذیری مصالحه در شرایط تهدید تأکید دارند. چنین فرایندی بخشی از موضوع امکان‌پذیری سیاسی در فرایند مذاکرات دیپلماتیک است. یکی از نشانه‌های اصلی دیپلماسی هسته‌ای آن است که موضوع تحریم‌ها به گونه تدریجی پایان یابد و از دستور کار کشورهای مؤثر در سیاستگذاری جهانی خارج شود.

واقعیت‌های سیاستگذاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال مربوط و معطوف به پایان تحریم‌ها هنوز ایده‌آل دیپلماسی هسته‌ای ایران است. در این زمینه می‌توان تعلیق محدود تحریم‌ها را مشاهده کرد. از سوی دیگر، این تعهد وجود داشته که تحریم جدیدی اعمال نشود، درحالی‌که

برخی پژوهشگران و تحلیل‌گران موضوعات راهبردی بر این اعتقادند که نشانه‌های جدیدی از تحریم علیه ایران وجود داشته است. در فرایند اقتصاد سیاسی نئولیبرال، هر بازیگری تلاش دارد تا حداکثر منافع راهبردی خود را براساس الگوی مبادله و متوازن‌سازی دستاوردها تأمین کند.

بهره‌گیری از رهیافت نئولیبرال در اقتصاد سیاسی دیپلماسی هسته‌ای، زمینه‌های لازم برای کاهش تحریم‌های اقتصادی ایران را فراهم آورد. اگرچه برخی از نشانه‌های محدودسازی دوباره ایران توسط دونالد ترامپ مشاهده می‌شود، واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که دیپلماسی هسته‌ای برخی از تحریم‌های اقتصادی اعمال‌شده علیه ایران را کاهش داده و زمینه نقش‌یابی مجدد ایران در سیاست جهانی را به‌وجود آورده است. اقتصاد سیاسی نفت و تحریم تحت تأثیر رهیافت نئولیبرالی دیپلماسی هسته‌ای و سیاستگذاری اقتصادی کنترل تحریم قرار گرفت. به همین دلیل رهیافت نهادگرا می‌تواند زمینه ایجاد مصالحه سیاسی و تعادل در قابلیت اقتصادی کشورها را به‌وجود آورد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اسمیت، روی و دیگران (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی بین‌المللی در قرن ۲۱، تهران: نشر مخاطب.
۲. انتصار، نادر و کاوه افراسیابی (۱۳۹۵)، مارتن مذاکرات هسته‌ای، ترجمه سعید جعفری و روح‌الله فقیهی، تهران: نشر قومس.
۳. حسین‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا، ترجمه پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.
۴. رنسون، استانی (۱۳۹۳)، امنیت ملی دولت اوباما، ترجمه عسگر قهرمان‌پور.
۵. شولزینگر، رابرت، دی (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت خارجه.
۶. قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. کلارک، شان؛ سابرینا هوک (۱۳۹۳)، جهان پیش رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۸. مرشایمر، جان (۱۳۹۰)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، چ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۹. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۰)، سیاستگذاری اقتصادی؛ مدل، روش و فرایند، تهران: رخداد نو.
۱۰. مورن، مایکل و دیگران (۱۳۹۳)، دانشنامه سیاستگذاری عمومی، ترجمه محمد صفار، تهران: میزان.

ب) خارجی

11. Ackerman, J. (2012), Constructivism and International Relation, in W. Carlsnaes, T. Risse and B. A. Simmons (Eds), Handbook of International Relations, London: Sage, pp. 95-118.
12. Aronoff, M. J. (2014), The Politics of Collective Identity, Reviews in Anthropology.
13. Art, R. J. (2014), "Force and Fungibility Reconsidered", Security Studies, Vol. 8, No. 4.

14. Ashley, R. K. (1995), *The Powers of Anarchy: Theory, Sovereignty, and The Domestication of Global Life*, in J. Der Derian (Ed), *International Theory Critical Investigations*, New York: NYU Press.
15. Axelrod, R. (1984), *The Evolution of Cooperation*, New York: Basic Books.
16. Baldwin, D. (1979), "Power Analysis and World Politics: New Trends versus Old Tendencies", *World Politics*, Vol. 31, No. 2.
17. Baldwin, D. (1999), "Force, Fungibility, and Influence", *Security Studies*, Vol. 8, No. 4.
18. Baldwin, D. (2002), *Power and International Relation*, in W. Carlsnaes, T. Risse and B. Simmons (Eds), *Handbook of International Relations*, London: Sage.
19. Barzegar, Kayhan (2014), "Lessons of the Nuclear Diplomacy", *Iran Review*, No: 6, December.
20. Bech, U. (2005), *Power in the Global Age*, Cambridge: Polity Press.
21. Bech, U. (2012), *What is globalization?*, Cambridge: Polity Press.
22. Bennett, D. S. and Stam, A. C. (2014), *The Behavioral Origins of War*, Ann Arbor, Mich: University of Michigan Press.
23. Buzan, B. Waver, O. and de Wilde, J. (1998), *Security: A New Framework for Analysis*, Boulder, Col: Lynne Rienner.
24. Cooper, R. (2005), *Economic Power*, Unpublished Paper, Harward University.
25. Dahl, R. A. (1997), *Power*, in David L. Sills, (ed.), *International Encyclopedia of the Social Sciences*, Vol. XII, New York: Free Press.
26. Elkin (ed), (2006), "Reflection on the Uses "Power Cube" Approach for Analyzing the Spaces, Places and Dynamics of Civil Society Participation and Engagement", Prepared for I. Guijt, (ed), *Assessing Civil Society Participation as Supported In-country by Cordaid, Hivos, Novib and Plan Netherlands 1999-2004*, The Hague: MFP Breed Netwerk.
27. Fierke, K. (2013), *Changing Games, Changing Strategies: Critical Investigations in Security*, Manchester: Manchester University Press.
28. Huntington, S. P. (1999), "The Lonely Superpower", *Foreign Affairs*, Vol. 78, No. 2.
29. Ikenberry, G. J. (2001), *After Victory*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
30. Khajehpour, Bijan (2014), "Iran's Budget Tackles Falling Oil Prices", *Al-Monitor*, No.11, December.
31. Rubin, Michael (2014), *Dancing with the Devil: The Perils of Engaging Rogue Regimes*, New York: Encounter Books.
32. Trevor B. McCrisken (2013), *American Exceptionalism and the Legacy of Vietnam*, Houndmills: Palgrave Macmillan.
33. World Bank, (2015), "World Development Indicators data base", <http://siteresources.worldbank.org>.
34. Juneau, Thomas & Sam Razavi (2014), *Iranian Foreign Policy since 2000: Alone in the World*, London: Routledge.